

تا که این کردی تو شیران کشته اند
آهوی چشم ترا صید کبیر
ریخت در پای تو جای ز چشم
هم چو منظر خوشتر از بهای عیان
چند ترا شوی بی فتنه بر آنکسین
مست برین تاخیزن تو کسار بخین
خون مرار بخیزی دست مودامنت
کردن بقدر از خوشتر حلیم او بخین
قاعده مشت چو بیت شش طحنت کدام
از بهر بگر بخین بافت آهوی بخین
از تو بر آنکسین رختن ز زباد صبا
بر سسل بان و فنا کرد بلا بخین
جای زبان قید زلف جسته رهای ولی
تو نیست بخین نبود سلسله کبیرین
من و نگر تو چه بلیم بحال دکران
هم خیال تو سر ابرو وصال دکران
غیرم با تو چنانست که دست دهد
نگارم که رای بخوال دکران
بجای لاله رقیبا به نپی مع قبول
حال سا گوش کنی بر کسار دکران
روز زینت زنده چکر ناک دورت بوسه زدم
من که لبش نکشم رای ز یاد دکران
هر چه جز دوست بر تو نمیکم از غلزداد
کی بود در سرم شاه بحال دکران
بی بر خا نا او بد ده و ماه دور ریغ
که بریدن نغواشم بیبال دکران
مال جای زینت ترا و تو از سنگدلی
ی کشفای نظر لطف بحال دکران
آمده در اسامی عشق حکام همچنان
با نعت جان بلا فرموده مردم هم چنان
از سپاه بزم شده موره عمرم ترا بد
ملک ل سلطان مشت اسامی همچنان
زخم تیغ گزده را حده به بیگان دوستی
و ابراحت سرخی از فرام همچنان
سوخست بلیدلان از ازل امران و قویب
در حیرت تعلق خاطر تو عمر همچنان
عشق با زبان یکس یک رسم صلا آورده پیش
جای بی صبر زدن رسوای عالم همچنان
بر روی رادی سرازش تو کبیر پیشکن
بر افکنم بر تو از رضا آورده هم چنان
کز فتن کشواد لها سلطان علم برکش
ترا شد لشکر لها سپاه با دست
شمار

۱۵۱

کشاه کار ما خد ایلی شکوه شامنا
بجست خورش ناز مه از خرد ایوم
میر شانه ما خد با زا او هر جا بشکن
مرا آن شکل قلا شاد داشت او نمیدم
سرم خود را بر بر داشت با لوی تو نادانی
ز جام لعل او جای ازین بس باز کردم
اساس زده شیخ آمد پیر شافقه بشکن
فرزید ز خط حسن ناز کرد عیالان
شده تازه از خط مهار و نگو ی
شده از تیغ مهرت هم یاره یاره
میاشتی منشای جکان از رخ و لب
علیکم بحسن الخطای و دستداران
بده از کوز کز سینه عهد مهاران
چهار ابرو از دهر مزه اشک باران
بهم بر مزه وقت پر میز کاران
قد کبر جای که جز بی نیستند
فرانت ز دوری سوسهوشیاران
مشو سنگی لاشه در چو کاب با شتر زین
نظر کردی در ایوان قد کوی غمیدان
در چو کمان ساد افکار در آن کف نازک
سازند که خنده پیای مرکت افتد
چو تازی هر طرف مرکت شد از لاله اسامی
در جهان غلذای آن رخ بر خورید که پنداری
بینه از آن نظر حانا چنین یکباره جای
که هم در دوسر کاز تو کرد آن بسته نام وین
بجا ماشه چو تو شوی مکان دار کند افند
ترا تا هر یک با شیخ ما و کند آن سیا
سپا بر کشته هر کوزه ز نظر شکستیا
بده از کوی سز افتاده در میدان زین توین
و همان پیر شافقه شوشت و لیرا ز آه می بندم
شکست حال ما جدی سر زلفه بشکن
میر شانه ما خد با زا او هر جا بشکن
کز مزه بود سز که امن بر زن و لاله بشکن
بزن چو کاز او چون کوشش ز ای این کند بشکن
ز جام لعل او جای ازین بس باز کردم
اساس زده شیخ آمد پیر شافقه بشکن
فرزید ز خط حسن ناز کرد عیالان
شده تازه از خط مهار و نگو ی
شده از تیغ مهرت هم یاره یاره
میاشتی منشای جکان از رخ و لب
علیکم بحسن الخطای و دستداران
بده از کوز کز سینه عهد مهاران
چهار ابرو از دهر مزه اشک باران
بهم بر مزه وقت پر میز کاران
قد کبر جای که جز بی نیستند
فرانت ز دوری سوسهوشیاران
مشو سنگی لاشه در چو کاب با شتر زین
نظر کردی در ایوان قد کوی غمیدان
در چو کمان ساد افکار در آن کف نازک
سازند که خنده پیای مرکت افتد
چو تازی هر طرف مرکت شد از لاله اسامی
در جهان غلذای آن رخ بر خورید که پنداری
بینه از آن نظر حانا چنین یکباره جای
که هم در دوسر کاز تو کرد آن بسته نام وین
بجا ماشه چو تو شوی مکان دار کند افند
ترا تا هر یک با شیخ ما و کند آن سیا
سپا بر کشته هر کوزه ز نظر شکستیا
بده از کوی سز افتاده در میدان زین توین
و همان پیر شافقه شوشت و لیرا ز آه می بندم
شکست حال ما جدی سر زلفه بشکن
میر شانه ما خد با زا او هر جا بشکن
کز مزه بود سز که امن بر زن و لاله بشکن
بزن چو کاز او چون کوشش ز ای این کند بشکن
ز جام لعل او جای ازین بس باز کردم
اساس زده شیخ آمد پیر شافقه بشکن
فرزید ز خط حسن ناز کرد عیالان
شده تازه از خط مهار و نگو ی
شده از تیغ مهرت هم یاره یاره
میاشتی منشای جکان از رخ و لب
علیکم بحسن الخطای و دستداران
بده از کوز کز سینه عهد مهاران
چهار ابرو از دهر مزه اشک باران
بهم بر مزه وقت پر میز کاران
قد کبر جای که جز بی نیستند
فرانت ز دوری سوسهوشیاران
مشو سنگی لاشه در چو کاب با شتر زین
نظر کردی در ایوان قد کوی غمیدان
در چو کمان ساد افکار در آن کف نازک
سازند که خنده پیای مرکت افتد
چو تازی هر طرف مرکت شد از لاله اسامی
در جهان غلذای آن رخ بر خورید که پنداری
بینه از آن نظر حانا چنین یکباره جای
که هم در دوسر کاز تو کرد آن بسته نام وین
بجا ماشه چو تو شوی مکان دار کند افند
ترا تا هر یک با شیخ ما و کند آن سیا
سپا بر کشته هر کوزه ز نظر شکستیا
بده از کوی سز افتاده در میدان زین توین
و همان پیر شافقه شوشت و لیرا ز آه می بندم

نوسن